

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۳،
تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۱۵-۱۳۲

نقش رجوع ضمیر به برخی افراد عام*

دکتر علی مظهر قراملکی
دانشیار دانشگاه تهران
Email: amgharamali@ut.ac.ir

چکیده

گاهی پس از عام که به حسب ظاهر موضوع حکمی قرار گرفته ضمیری می‌آید و توسط دلیل بیرونی یقین حاصل می‌شود که این ضمیر به برخی افراد آن رجوع می‌کند آنگاه این پرسش مطرح می‌شود که آیا رجوع ضمیر به برخی افراد عام موجب تخصیص آن می‌گردد یا عموم عام همچنان به قوت خود باقی است؟ اصولیان در مواجهه با دو ظهور که در مسئله وجود دارد به طور عمده سه نظریه‌ی متفاوت ارائه داده‌اند که هر یک نتیجه خاص فقهی را به بار می‌آورد: ۱- تقدم اصالة العموم و تصرف در ناحیه‌ی ضمیر ۲- رفع ید از اصالة العموم و قول به جاری نشدن استخدام ۳- توقف در مقام نظر و رجوع به اصول عملیه در مقام عمل
نوشتار حاضر با مطالعه تطبیقی نظرات مختلف را تبیین و بررسی کرده و در نهایت نظریه‌ی دوم را تقویت و آن را اختیار می‌کند.

کلید واژه‌ها: ضمیر، رجوع، اصالة العموم، اصالة عدم الاستخدام، رفع ید

طرح مسئله

گاهی به دنبال کلام مشتمل بر عام ضمیری ذکر می‌شود و به وسیله‌ی دلایل بیرونی یقین حاصل می‌گردد که مرجع این ضمیر، همه‌ی افراد عام نیست، بلکه ضمیر صرفاً به برخی از افراد آن بر می‌گردد. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا رجوع ضمیر به برخی از افراد عام تخصیص‌کننده‌ی عام است و سبب می‌شود که حکم عام نیز به برخی افراد آن اختصاص یابد؟ یا رجوع ضمیر به برخی افراد عام مقتضی تخصیص نیست؟ این مسئله میان اصولیان در اختلاف است و ثمرات فقهی و حقوقی دارد.

مسئله‌ی رجوع ضمیر به برخی افراد عام به دو صورت مطرح است:

الف: گاهی در کلام مشتمل بر عام پیش از ذکر حکم، ضمیری به میان می‌آید که به دلایلی این ضمیر صرفاً به برخی از افراد عام رجوع می‌کند. به عنوان مثال: در «و المطلقات ... أزواجهن أحق بردهن» واژه‌ی المطلقات جمع محلی به الف و لام، مفید عموم است به گونه‌ای که هم شامل مطلقات رجعی می‌شود و هم مطلقات بائن را فرا می‌گیرد؛ و ضمیر أزواجهن^۱ به دلیل خاص، مانند اجماع یا روایت، به برخی از افراد عام یعنی مطلقات رجعی رجوع می‌کند و حکم «أحق بردهن» هم پس از ضمیر آمده است.

این صورت مسئله در واقع خارج از بحث و اختلاف نظر اصولیان است. به عبارت دیگر مراد اصولیان از بحث در نقش تخصیص‌گری ضمیر، راجع به برخی از افراد عام این حالت نیست زیرا ضمیر «هن» در «أزواجهن» به دلیل اینکه پیش از حکم آمده و با رجوع به برخی از افراد عام یعنی مطلقات رجعی، سبب می‌شود موضوع حکم، از همان ابتدا ازواج مطلقات رجعی باشد و به معنای دقیق کلمه در این مثال عام تمام موضوع نیست، بلکه عام و ضمیر به طور مجموع موضوع حکم می‌باشند و حکم از آن موضوع مُخَصَّص است و نه اینکه حکم مُخَصَّص است، فرق است میان حکم به امر مُخَصَّص، و حکم مُخَصَّص. آنچه در مباحث عام و خاص محل بحث است حکم مُخَصَّص است، و نه حکم متعلق به امر مُخَصَّص، و لذا می‌توان گفت: در چنین کلامی، عامی (حکم عامی) وجود ندارد تا تخصیص یابد گرچه به تصریح برخی اصولیان (آخوند خراسانی، ۳۶۲/۱، روحانی، ۳۷۶/۳) در فرض یاد شده به وسیله‌ی رجوع ضمیر به برخی افراد عام تخصیص تحقق یافته، و عام مورد تخصیص قرار گرفته است، ولی تأمل در حقیقت تخصیص روشن می‌سازد که تعبیر آنان از روی مسامحه و مجاز‌گویی است، زیرا به بیان دقیق اینجا نمی‌توان از تحقق تخصیص سخن گفت...

با این توضیح که مقصود از تخصیص محدودیت حکم عام به بخشی از مصادیق عام است، یعنی در تخصیص بعضی از افراد عام از تحت حکمی که برای عام ثابت است اخراج می‌شود، در حالی که در فرض یاد شده هنوز حکمی برای عام ثابت نیست تا با رجوع ضمیر به بعضی از افراد آن عام مورد تخصیص واقع شود و عنوان تخصیص، آن گونه که مقصود و منظور اصولیان است، تحقق یابد.

در مثال «المطلقات ... أزواجهنَّ أحقُّ برَدَّهنَّ» پیش از آنکه حکم بر کل «المطلقات» عارض شود، ضمیر «أزواجهنَّ» بنا بر قریب‌ی خاص قطعی به بعضی از افراد آن یعنی «مطلقات رجعی» رجوع می‌کند و موضوعی را که هنوز به حق حکمی بر آن تعلق نیافته تخصیص می‌دهد در واقع مثل این است که گفته شود: «أزواجُ المطلقاتِ الرجعیةُ أحقُّ برَدَّهنَّ». در این سخن تنها یک موضوع و یک حکم وجود دارد، و دامنه‌ی حکم در آن، به واسطه‌ی مُخَصَّصِ محدودتر نگردیده است و حکم احقیت به رد، در خصوص برخی از شوهران مطلقه‌های رجعی، اختصاص نیافته است. پس به بیان دقیق تخصیصی در میان نیست و لذا بیان آخوند خراسانی و صاحب منتقی الاصول باید حمل به تسامح یا مجاز گردد.

ب: صورت دوم مسئله در واقع یکی از مسائل باب عام و خاص، که مبحث مناقشه میان اصولیان قرار گرفته و چنانکه خواهد آمد آنان سه نظریه‌ی عمده در مسئله ارائه داده‌اند. صورت مسئله این است که: در کلامی عام وارد می‌شود، و به حسب ظاهر، خود به طور مستقل، موضوع حکمی قرار می‌گیرد و بعد از آن جمله‌ای ذکر می‌شود و این جمله مشتمل بر ضمیری است که به دلیل اجماع و یا ادله‌ی دیگری، صرفاً به برخی افراد عام رجوع می‌کند و در عین حال حکم دیگری آمده و در موضوع آن همو ضمیر اخذ شده است. مثل آیه‌ی شریفه‌ی «و المطلقاتُ یتربصنَ بأنفسهنَّ ثلاثهَ قُرُوءٍ^۱ و در ذیل این آیه می‌فرماید «و یُعولتھنَّ أحقُّ برَدَّهنَّ...» (البقره: ۲۲۸)

در فقره‌ی اول آیه «المطلقات» که جمع محلی به الف و لام و مفید عموم است به طور مستقل، موضوع یک حکم شرعی قرار گرفته است و حکم آن عبارت است از سه طهر یا سه حیض عده نگه داشتن.

پس، به مقتضای عموم آیه و اصالة العموم باید گفت که هر زن مطلقه اعم از مطلقه رجعیه یا مطلقه بائنه باید سه طهر یا سه حیض عده نگه دارند. گرچه بعضی مطلقات بائنه از قبیل

^۱ - قرء از الفاظ مشترک است هم به معنای طهر آمده و هم به معنای حیض (مجمع البحرین ۳۳۸/۱)

صغیره و یائسه و بعضی دیگر بدلیل خارجی عده ندارند ولی این ربطی به عموم آیه ندارد. ولکن در ذیل آیه ضمیر «هن» در «بُعُوْتُهِنَّ» بدلیل خاص^۱ به طور یقین به همه‌ی مطلقات رجوع نمی‌کند بلکه به بعضی افراد آن یعنی خصوص مطلقات رجعیه رجوع می‌کند. سؤال اساسی و مهم این است: آیا رجوع ضمیر در چنین کلامی به برخی افراد عام موجب تخصیص عام می‌شود و باعث می‌گردد که حکم «یتربصن» به «مطلقات رجعیه» اختصاص داشته باشد یا خیر؟ بلکه باید گفت عموم عام، همچنان به قوت خود باقی است. صرف رجوع ضمیر به برخی افراد عام موجب تخصیص نیست.

ثمره‌ی بحث

اگر قائل به تخصیص باشیم باید ملتزم شویم که آیه شریفه تنها حکم عده مطلقات رجعیه را بیان می‌کند و حکم مطلقات بائنه در این آیه مطرح نیست آن را از دلیل دیگر باید جست. اما اگر قائل به تخصیص نباشیم خواهیم گفت عموم حکم اول به قوت خود باقی است، همه زنان مطلقه چه طلاقشان رجعی باشد و چه بائن باید سه قرء عده نگه دارند و در ایام عده از ازدواج با دیگران خودداری نمایند. منتهی در ذیل آیه حکم دیگری آمده که منحصر به مطلقه‌های رجعی است و آن اینکه شوهران زنان مطلقه ای که طلاقشان رجعی است به رد این زنها به زوجیت اولی از سایر مردان احق و اولی هستند یعنی این شوهران در ایام عده می‌توانند به زنان خود رجوع کنند و در صورت رجوع سایر مردان حق ازدواج با آنان را ندارند.

محل بحث

با تأمل در آنچه گذشت روشن می‌گردد که در مورد مثال دو ظهور وجود دارد.

۱- ظهور عام یعنی «المطلقات» در عموم، که در مورد مثال مرجع ضمیر جمع واقع شده است.

۲- ظهور ضمیر در عموم، یعنی ظاهر اینست که ضمیر با مرجع خود که عام است مطابقت دارد و به همه افراد آن رجوع می‌کند نه به برخی افراد آن.

^۱ - دلیل خاص ممکن است نقلی باشد مثل اجماع یا روایات و ممکن است عقلی باشد مثل اینکه اول بگوید: «اکرم العلماء» بعد بفرماید: «و اعتمد علیهم» و ما به حکم عقل دریابیم که همه عالمان مراد نیست بلکه مراد عالمان عادل است یعنی ضمیر هم در واژه «علیهم» به برخی عالمان بر می‌گردد و نه همه عالمان

ولی نکته قابل ذکر اینکه به مقتضای دلیل خارج در این مورد نمی‌توان ملتزم به حجیت هر دو ظهور شد بلکه امر دایر است بین دو مخالفت با ظاهر، یعنی مخالفت با اصاله الظهور در عام و مخالفت با اصاله الظهور در ضمیر. (جزایری، ۶۱۵/۳؛ آخوند خراسانی ۳۶۲/۱)

بنابراین یا باید از عموم عام رفع ید کنیم و بگوییم مراد از "مطلقات" خصوص رجعیات است و یا ضمیر را به بعضی افراد مرجع خویش برگردانیم در حالی که ظاهر اینست که ضمیر به تمام افراد مطلقات رجوع می‌کند.

در اینکه اینجا چه باید کرد و با کدام ظاهر باید مخالفت نمود محور و مورد مشاجره در مسئله مورد بحث است.

اقوال در مسئله

در این مساله از سوی اصولیان عمدتاً سه نظریه ابراز شده است گرچه برخی معاصرین نظریه چهارمی را نیز محتمل دانسته‌اند:

الف: رفع ید از اصاله العموم و قول به عدم جریان استخدام^۱ در ناحیه ضمیر (فیاض، ۲۸۸/۵، صافی، ج ۲ / ۳۶۱-۳۶۰)

ب: تقدم اصاله العموم، و تصرف در ناحیه ضمیر (خویی، ۴۹۲/۱)

ج: توقف در مقام نظر و رجوع به اصول عملیه در مقام عمل (نک: آخوند خراسانی ۳۶۳/۱)

چنانکه مشاهده می‌گردد در این مساله میان محققین بزرگ علم اصول اختلاف نظر وجود دارد و این دشواری و دقیق بودن مساله را نشان می‌دهد لذا باید دید کدام نظریه از مبنای درست‌تر و دلایل مستحکم‌تر برخوردار است و یا برای مساله راه حل دیگری وجود دارد.

تبیین و تحلیل دیدگاهها

در نگاه اصولیان در مورد مناقشه و مواجهه با دو ظهور، یعنی ظهور عام در عموم و ظهور ضمیر در مطابقت با مرجع سه احتمال وجود دارد که صاحب کفایه با عبارات بسیار موجز و عمیق خود بدانها اشاره کرده است (آخوند خراسانی، ۱ / ۳۶۲-۳۶۳):

^۱ منظور از استخدام در مورد مثال این است که از ضمیر معنایی و مرجع آن معنای دیگری اراده شود یعنی از «المطلقات» عموم مطلقات و از ضمیر راجع به آن، مطلقات رجعیه اراده گردد

۱- تصرف در عام با اراده خصوص آنچه از ضمیر اراده شده است

بدین معنا که از ظهور عام در عموم صرف نظر کرده و قائل به تخصیص شویم و در مورد مثال بگوییم از "المطلقات" که عام است خصوص مطلقات رجعیه اراده شده است. علامه حلی بعد از نقل آراء برخی عالمان امامیه و اهل سنت نظریه وجوب تخصیص را بر سایر احتمالات ترجیح می‌دهد (علامه حلی، ۳۶۴/۲) به نظر وی و برخی دیگر اگر تنها ضمیر تخصیص بخورد و عام به عموم خود باقی بماند، لازمه اش مخالفت ضمیر با مرجع خویش است که بطلان آن واضح است (ابن شهید ثانی، ۱۳۹) ولی این استدلال با توجه به گشوده بودن باب مجاز و رایج بودن حکم استخدام از قوت لازم برخوردار نیست (همو)، در خصوص این نظریه محقق خوبی بر این باور است که رجوع ضمیر به برخی افراد عام قرینه و دلیل بر اینست که از مرجع ضمیر، عموم اراده نشده است. وی تصریح کرده است که رجوع ضمیر به برخی افراد عام قرینه عرفی بر این است که مراد از عام خصوص افراد است نه عموم افراد. (صافی، ۳۶۰/۲) و به فرض اینکه قرینه عرفی در میان نباشد این حالت یعنی عود ضمیر به برخی افراد عام دست کم صلاحیت قرینه بودن بر تخصیص عام را دارد (آخوند خراسانی، ۳۶۳/۱) و این باعث می‌شود که برای عام ظهوری منعقد نگردد و مجالی برای اجرای اصالة العموم در ناحیه عام باقی نماند.

۲- تصرف در ناحیه ضمیر با حفظ ظهور عام در عموم.

یعنی از ظهور ضمیر در مطابقت با مرجع رفع ید کنیم و بگوییم به مقتضای دلیل خارجی از ضمیر عموم اراده نشده و در عین حال مرجع ضمیر که عام است به عمومیت خود باقی است. نظر شیخ طوسی و برخی محققین اخیر و معاصر با وجود اختلاف مبانی میان آنان با این نظر سازگار است. استدلال شیخ طوسی و پیروانش بر عدم تخصیص عام این است که در مورد مثال لفظ «المطلقات» عام است، مادامی که دلیل بر تخصیص آن نباشد باید حمل بر عموم گردد و صرف رجوع ضمیر به برخی افراد عام صلاحیت تخصیص آن را ندارد، زیرا هر یک از ضمیر و مرجع موضوع مستقلی است و خروج ضمیر از ظاهر خود مستلزم خروج عام از ظاهر خویش و مجازیت آن نمی‌گردد (ابن شهید ثانی، ۱۳۹).

صاحب کفایه در توجیه این نظریه بر این باور است که تصرف در ناحیه ضمیر دو

صورت دارد:

الف - ضمیر از باب مجاز در کلمه به بعضی افرادی که از مرجع اراده شده رجوع کند.

ب- ضمیر را، به تمام افراد مرجع ارجاع کنیم منتهی از جهت توسعه در اسناد، یعنی حکمی را که در حقیقت به بعضی اسناد داده شده به طور مجاز به کل اسناد دهیم که بنا بر صورت اول مجاز در کلمه و بنا بر صورت دوم مجاز در اسناد تحقق پیدا خواهد کرد^۱ (آخوند خراسانی، ۱/ ۳۶۲).

بنا بر این در آیه‌ی مثال هم مجاز در کلمه ممکن است و هم مجاز در اسناد، به این صورت که اگر گفته شود ضمیر جمع در «بُعُولَتُهُنَّ» بر خلاف معنای موضوع^۲ خود به بعضی افراد مرجع یعنی مطلقات رجعیه رجوع می‌کند در این صورت مجاز در کلمه تحقق پیدا می‌کند؛ و اگر گفته شود به کل مطلقات رجوع می‌کند چه باثبات و چه رجعیات، در این صورت اسناد احقیقت به عموم «بعولة المطلقات» اسناد به غیر «ماهوله» می‌باشد یعنی احقیقت به رد که در حقیقت به بعض اسناد داده شده به کل اسناد داده‌ایم و روشن است که اسناد حقیقی نیست اسناد مجازی است زیرا به دلیل خارج مسلم است که شوهران همه مطلقات احقیقت و اولویت به رد ندارند تنها شوهران مطلقه های رجعی، احق و اولی به رد هستند و آنان می‌توانند در ایام عده به نکاح اولیه خویش برگردند.

در این نگاه از آنجا که در آیه‌ی شریفه اسناد احق و اولی بودن به رد به شوهران همه مطلقات اسناد حقیقی و واقعی نیست از آن به مجاز در اسناد تعبیر می‌گردد. (آخوند خراسانی، ۳۶۲/۱)

نقد التزام به مجاز در اسناد

به نظر می‌رسد التزام به مجاز در اسناد، خالی از اشکال نیست و بلکه توهمی است که مجال طرح ندارد، زیرا اسناد حکم بعض به کل، اگر چه در عام مجموعی صحیح است ولی در عام افرادی که هر فرد از آن موضوع مستقلاً به شمار می‌آید معقول نیست. در آیه‌ی مذکور که از نوع عام افرادی است چگونه می‌توان حکمی را که به بعض اختصاص دارد به جمیع نسبت داد؟ مجوز آن چیست؟ چگونه ممکن است حکم احقیقت به رد

^۱ - اگر کلمه ای به جای کلمه دیگر استعمال شود مثل اینکه گفته شود: «انبت الربیع البقل» در حالیکه انبات و رویاندن گیاهان کار خداست. این مجاز در کلمه است متکلم ربیع را در سببیت، فاعل حقیقی به شمار آورده و فعل رویاندن را به آن اسناد داده است. و هرگاه ربیع در معنای موضوع له خود بکار رود و در عین حال فعل فاعل مختار به آن نسبت داده شود در این صورت چون هر کلمه ای در معنای موضوع له خود بکار رفته مجاز در کلمه نیست ولی چون اسناد رویاندن به غیر فاعل حقیقی انجام گرفته تسامح و مجازیت تحقق یافته است اما مجازیت در اسناد است نه در کلمه.

که اختصاص به شوهران مطلقات رجعیه دارد به شوهران همه مطلقات اسناد داده شود. این ادعائی است که عهده‌ته علی مدعیه؛ و به همین دلیل این نظریه از نظر ما مردود است.

۳- نظریه رجوع به اصول عملیه

پیشتر گفتیم که در محل نزاع در مواجهه با دو ظهور یعنی ظهور عام در عموم و ظهور تطابق ضمیر با مرجع خودسه نظریه محتمل است که دو مورد آن گذشت، اما نظریه‌ی سوم آنست که از دو احتمال پیشین صرف نظر کرده و به اصول عملیه رجوع گردد. دلیل این نظریه به طوری که خواهد آمد اینست که در فرض مزبور کلام مجمل می‌شود و دستمان از دلیل لفظی کوتاه می‌گردد که در این صورت چاره‌ای جز رجوع به اصول عملیه نیست.

مرحوم آخوند خراسانی بعد از طرح مسئله و بیان نکته‌ی اختلاف بر این مطلب اشاره دارد (نک: آخوند خراسانی، ۱/۳۶۳)، ولی کلام او به خاطر کثرت نکات و عمیق بودن مطلب از یک سو؛ و ثقیل بودن عبارت در عین ایجاز از سوی دیگر، فهم نظریه نهایی او را دشوار می‌سازد، به طوری که حتی بعضی بزرگان فن با تردید، نظریه او را استظهار می‌کنند و بعضی دیگر در استنتاج دیدگاه او با اصولیان دیگر دچار اختلاف شده‌اند.

محقق خوبی نظریه‌ی رجوع به اصول علمیه را منسوب به وی می‌داند (فیاض، ۲۸۵/۵)، در حالی که دیگران قول به تقدم اصالة العموم را نظر برگزیده‌ی آخوند دانسته‌اند (جزایری، ۳/۶۱۸)، ولی از نظر نگارنده امعان نظر در عبارات وی نشان می‌دهد که به عقیده‌ی او در موضع خلاف نه اصل عدم استخدام جریان دارد و نه اصالة العموم؛ زیرا هم‌طور که در گذشته بیان شد در مبحث دو ظاهر یعنی ظهور عام در عموم و ظهور ضمیر در مطابقت با مرجع خود مزاحم یکدیگرند؛ لذا هر دو از درجه اعتبار ساقط می‌شوند در نتیجه چاره‌ای جز توقف در مقام نظر و رجوع به اصول عملیه در مقام عمل باقی نمی‌ماند، چون با سقوط هر دو اصل کلام مجمل می‌شود و دستمان از دلیل لفظی کوتاه می‌گردد، آنگاه به ناچار باید به اصول عملیه رجوع شود و به مقتضای آن عمل گردد. (نک: آخوند خراسانی، ۱/۳۶۳-۳۶۲)

برای هر یک از آراء سه‌گانه اشکال و انتقاداتی از سوی اصولیان ارائه شده است، بررسی هر یک از آن‌ها چنانکه خواهد آمد نشان می‌دهد که نظریه‌ی دوم و سوم اگر نگوییم مبنای مستحکمی ندارند. دست کم خالی از مناقشه نیستند؛ لذا به نظر می‌رسد که التزام به احتمال اول یعنی تصرف در ناحیه‌ی عام با اراده، خصوص آنچه از ضمیر اراده شده است، خالی از قوت

نیست.

اشکال بر نظریه‌ی تصرف در عام

به عقیده برخی اصولیان اینکه در عام تصرف کنیم و بگوییم مقصود از "المطلقات" خصوصاً مطلقات رجعیه است و ظهور ضمیر را محفوظ بداریم و بگوییم به مقتضای اصل عدم استخدام^۱، ضمیر با مرجعش مطابقت دارد. چنین نظریه‌ای مبنای درستی ندارد، زیرا اصل عدم استخدام، اصل لفظی است و در جای خود به اثبات رسیده که مهم‌ترین دلیل حجیت اصول لفظی^۲ بنای عقلاست و متیقن از بنای عقلا، اتباع ظهور در تعیین مراد است، نه در تعیین کیفیت استعمال که مثلاً: لفظ در معنای مراد به نحو حقیقت بکار رفته یا به نحو مجاز (آخوند خراسانی، ۱/۳۶۲)، در حالی که در مورد بحث، مراد متکلم معلوم است و ما از خارج می‌دانیم که مراد از ضمیر "بُعولتُهِنَّ" فقط رجعیات است، بنابراین دلیلی برای اجرای اصل لفظی باقی نمی‌ماند. مرحوم آخوند تصریح می‌کند:

به طور کلی اصالة الظهور در جایی حجت است که تردید شود چه چیز اراده شده است نه در جائیکه شک کنیم چگونه اراده شده است؟ (همو، ۱/۳۶۳) مثلاً هرگاه معنای حقیقی و معنای مجازی لفظ را بدانیم ولی تردید داشته باشیم که آیا متکلم معنای حقیقی را اراده کرده یا معنای مجازی را؟ در این صورت اصالة الحقیقه که بخشی از اصالة الظهور است جاری گردیده و گفته می‌شود ظاهر این است که معنای حقیقی مراد است.

اما اگر مراد متکلم معلوم باشد، ولی کیفیت استعمال لفظ در معنای مراد مشخص نباشد که به نحو حقیقت است یا به نحو مجاز؟ در این صورت نمی‌توان به اصالة الظهور تمسک کرد و

^۱ - استخدام از اصطلاحات علم بدیع است که از محسنات کلام به شمار می‌آید مقصود از آن اینست که لفظی که دارای دو معناست ذکر شود آنگاه یکی از آن دو معنی از لفظ و معنای دیگرش از ضمیر راجع به آن اراده گردد. مانند قول شاعر: «اذا نزل السماء بارض قوم رعیناه و ان كانوا غضاباً» (ابن منظور، ۶/۳۷۹) که از لفظ "السماء" باران و از ضمیر عاء بر آن در "رعیناه" گیاه ارائه شده است که هر دو از معانی مجازی سما است.

استخدام اقسامی دارد از جمله:

الف - از لفظ معنای مجازی و از ضمیر عائد بر آن معنای مجازی دیگرش اراده شود مانند مثال فوق
ب - از لفظ معنای حقیقی و از ضمیر راجع به آن معنای مجازی مراد باشد. (مختصر المصاح، ۳۹۶) مانند آیه مورد مثال که از "المطلقات" معنای عموم و از ضمیر هن در "بعولتِهِنَّ" خصوصاً رجعیات اراده شود.
^۲ - شیخ انصاری (ره) از اصول لفظیه به امارات ظنیه تعبیر می‌کند که فقیه به منظور استنباط احکام از ظواهر کتاب و سنت از آنها مدد می‌گیرد. (ص ۵۴)

حقیقت یا مجاز بودن لفظ را در معنای مراد بدست آورد، برای تشخیص این معنا از امارات دیگر باید مدد جست. (همو)

حال در آیه مذکور، مراد شارع از عام اول معلوم نیست نمی‌دانیم که از «المطلقات یتربص بانفسهن ثلاثة قروء» تمامی مطلقه‌ها اعم از بائنه و رجعیه مراد است یا خصوص رجعیات؟ لذا در این ناحیه می‌توان به مدد اصالة‌الظهور که حجیت آن مبتنی بر بناء عقلاست مراد قانونگذار را بدست آورد؛ اما در ناحیه‌ی ضمیر «وَبُعُولَتِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ» به کمک دلیل خارج مراد شارع معلوم و روشن است که تنها شوهران رجعیات احقیقت به رجوع دارند نه شوهران مطلقات بائنه.

پس در این ناحیه وجهی و دلیلی برای رجوع به اصالة‌الظهور نیست. عقلا به مفاد مشکوک الفاظ تنها در تعیین مراد به اصالة‌الظهور تمسک می‌کنند، نه در تعیین کیفیت استعمال الفاظ (همو، ۳۶۳)، به نظر می‌رسد استدلال آخوند متین و مطابق با قواعد اصولی است، اما این استدلال نمی‌تواند همه‌ی طرفداران نظریه‌ی تعرف در عموم عام را متقاعد کند، چون برخی بر این باورند که در مورد بحث سیاق کلام ظهور دارد در اتحاد مراد از ضمیر و مرجع آن و امر دایر است بین اینکه از ظهور سیاقی رفع ید کنیم یا از اصالة‌العموم؟ در چنین مواردی متفاهم عرض جریان اصل عدم استخدام و رفع ید از اصالة‌العموم است (نک: فیاض، ۲۸۸/۵-۲۸۷) و پر واضح است که استدلال آخوند اجنبی از این دیدگاه است ...

نقد نظریه‌ی تصرف در ناحیه ضمیر و تقدم اصالة‌العموم

پیشتر گفتیم که در موضع نزاع در مواجهه با دو ظاهر سه نظریه محتمل است که طرح و تبیین نظریه‌ی اول یعنی تصرف در عام و قول به عدم جریان استخدام در ناحیه ضمیر گذشت. اما نظریه‌ی دوم که با حفظ ظهور عام در عموم در ناحیه‌ی ضمیر تصرف کنیم و اصالة‌العموم را مقدم بداریم. این دیدگاه نیز به عقیده محقق خراسانی مخدوش و مردود است. (آخوند خراسانی، ۳۶۳/۱)؛ زیرا وقتی بعد از عام ضمیری ذکر می‌شود که به بعضی افراد عام در حکم اول رجوع می‌کند این صلاحیت را دارد که از انعقاد ظهور عام در عموم جلوگیری کند و ظهور را از آن سلب کرده، به عبارت دیگر رجوع ضمیر به بعضی افراد عام گرچه قرینه بودنش برای تخصیص و حمل کلام بر خلاف ظاهر محرز و قطعی نیست، ولی صلاحیت آن را دارد. (همو) طرفداران این نظریه بر این نکته تاکید دارند که ظهور در جایی حجت است که

در کلام چیزی که صلاحیت دارد برای قرینه بودن بر عدم ظهور، وجود نداشته باشد، ولی در مبحث ما رجوع ضمیر به بعضی افراد عام صلاحیت قرینه بودن بر تخصیص و عدم ظهور عام در عموم را دارد؛ و لذا نمی‌توان اصالة‌الظهور را در ناحیه‌ی عام جاری ساخت و به اصالة‌العموم تمسک کرد. (همو، ۳۶۳/۱)

اشکال محقق نائینی بر آخوند

به عقیده‌ی وی این ادعا که رجوع ضمیر به بعضی افراد عام به خاطر صلاحیت قرینه بودن بر عدم اراده‌ی عام، مانع تمسک به اصالة‌العموم است، پذیرفته نیست؛ زیرا ملاک در مسئله‌ی احتفاف کلام به «ما يصلح للقرينية» این است که کلام مشتمل بر لفظ مجملی از لحاظ معنا باشد، به گونه‌ای که متکلم بتواند در مقام بیان در آن اعتماد کرده، مثل لفظ «فساق» در عبارت «اکرم العلماء الا الفساق منهم» با فرض اینکه فاسق مجمل است، نمی‌دانیم مدلول آن مرتکب کبیره است؟ یا اعم از کبیره و صغیره. در چنین موردی اجمال مخصص به عام سرایت می‌کند و مانع انعقاد ظهور عام در عموم می‌گردد، ولی مبحث ما چنین نیست.

در موضوع بحث ما کلام، متکفل دو حکم متغایر است، در آیه‌ی شریفه جمله‌ی مشتمل بر عام یک حکم را بیان می‌کند و آن لزوم تربص و عده است و جمله‌ی مشتمل بر ضمیر، حکم دیگری را بیان می‌کند و آن حق رجوع زوج در ایام تربص و عده است. حکم اول برای جمیع افراد عام ثابت است و حکم دوم برای بعضی افراد عام و هر یک از این دو مستقل از دیگری است.

بر این اساس، ثبوت حکم دوم بر بعضی افراد عام نمی‌تواند قرینه باشد بر اینکه حکم اول هم به بعضی افراد اختصاص دارد، زیرا هم‌گونه که گفته شد دو حکم با هم متغایرنند و بین دو حکم چنین رابطه‌ای نیست تا یکی قرینه بر دیگری باشد (کاظمی، ۵۵۴/۱. خویی، ۳۷۴/۲)

احتمال جریان اصالة‌الحقیقه از باب تعبد

در مورد بحث علاوه بر آنچه گذشت یک نظریه دیگر نیز محتمل است و آن اینکه در مواجهه با دو ظاهر اصالة‌الحقیقه جریان پیدا کند، اما نه مانند یک اصل عقلانی که حجیت آن از باب ظهور نوعی است، بلکه جریان آن از این باب است که اصالة‌الحقیقه تعبداً حجت است؛ اگرچه کلام همراه به قرینه‌ای باشد که بواسطه‌ی آن در معنای حقیقی ظهور نوعی پیدا نکند.

به گفته‌ی فیروز آبادی این عقیده را صاحب فصول بعد از ترجیح استخدام بر تخصیص عام مطرح کرده است. (فیروز آبادی، ۳۱۴/۲)

در صورت پذیرش این مبنا اصالة الحقیقه در ناحیه‌ی عام جریان پیدا کرده و مانع تخصیص می‌گردد و عموم عام محفوظ می‌ماند.

ولی حق این است که اصالة الحقیقه از باب ظهور نوعی حجت است نه از باب تعبّد. چون این اصل از اصول لفظیه‌ی عقلانیه است و در جای خود به اثبات رسیده که حجیت آن‌ها به مناط افاده ظنّ نوعی است، یعنی: چون برای نوع انسان‌ها و نوع عقلا مفید ظن به مراد هستند حجت می‌باشند، لذا گفته می‌شود که حجیت اصالة الحقیقه از باب ظهور نوعی است نه از باب تعبّد.

اصل تطابق اراده جدی با اراده استعمالی

در گذشته بیان شد که در موضع خلاف سه نظریه‌ی عمده مطرح است:

۱- تصرف در عام ۲- تصرف در ناحیه ضمیر به نحو مجاز در کلمه یا مجاز در اسناد ۳- رجوع به اصول عملیه

ولی بر پایه‌ی برخی دیدگاه‌ها راه حل مسئله منحصر به این سه طریق نیست، بلکه احتمال چهارمی هم مطرح است؛ این احتمال با مبانی برخی محققین که قائل به عدم مجازیت در عام مخصص‌اند (نک: آخوند خراسانی، ۳۳۶/۱-۳۳۵؛ کلانتر، ۱۹۲؛ خویی، ۳۷۰/۲) سازگار است و آن اینکه گاهی اراده جدی مطابق با اراده استعمالی است و گاهی مخالف، و بنای عقلا بر تطابق دو اراده است، مگر اینکه خلاف آن ثابت گردد.

در آیه‌ی شریفه به دلیل خارجی ثابت شده که در ناحیه‌ی ضمیر این تطابق وجود ندارد، ولی دلیلی بر تخالف دو اراده در ناحیه‌ی عام موجود نیست. بنابراین اصل عقلانیه تطابق ارادتین در ناحیه‌ی عام محکم و برقرار است و رفع ید از اصالة التطابق در ناحیه‌ی ضمیر موجب رفع ید از آن در ناحیه عام نمی‌شود (نک: مظفر، ۲۲۱/۱؛ منتظری، ۳۲۳-۳۲۱؛ اشتهازی، ۳۹۲-۳۷۲؛ تبریزی، ۴۵۱/۲) این نظر که مرحوم مظفر و برخی معاصرین مطرح کرده‌اند، اگر نگوئیم متأثر از دیدگاه محقق نائینی است، دست کم می‌توان گفت: که نظریه‌ی وی بی‌تأثیر در دیدگاه قائلین آن نبوده است، چرا که استدلال آنان همانند نائینی در حقیقت بر پایه‌ی تغایر دو حکم و دو موضوع جداگانه در جمله مشتمل بر عام و جمله‌ی مشتمل بر ضمیر استوار است. (نک: همو)

توهم تقدم اصالة الظهور در ناحیه‌ی عام

ممکن است گفته شود به فرض تعارض دو ظاهر، اصالة الظهور در ناحیه‌ی عام بر اصالة الظهور در ناحیه‌ی ضمیر تقدم دارد، زیرا در صورت عمل به اصل ظهور در ناحیه‌ی عام تنها یک مخالفت با اصل ظهور در ناحیه‌ی ضمیر پیش می‌آید، ولی اگر به اصل ظهور در جانب عام عمل نشود، دو مخالفت تحقق پیدا می‌کند. یکی رفع ید از ظهور در عموم و دیگر رفع ید از ظهور در جانب ضمیر. تعبیر «فافهم» آخوند (ره) در پایان توجیه نظریه تصرف در ناحیه ضمیر (آخوند خراسانی، ۳۶۳/۱) شاید اشاره به همین اشکال مزبور باشد. ولی این اشکال توهمی بیش نیست، زیرا وقتی به اصالة الظهور در ناحیه‌ی عام عمل نشود، در این صورت نیز یک خلاف ظاهر بیشتر اتفاق نمی‌افتد و آن همو تصرف در ظهور عام است. برای اینکه وقتی عام به تصرف در آمد و از آن خاص اراده گردید، ضمیر به تمام مراد از عام که همو خاص است راجع خواهد شد.

تقدم اصالة العموم بر مبنای محقق نائینی

به عقیده میرزای نائینی در موضع نزاع، اصالة العموم تقدم دارد، زیرا جریان اصل عدم استخدام ممکن نیست. او در توجیه نظریه‌ی خود سه دلیل اقامه می‌کند که به ترتیب به تبیین و بررسی آن می‌پردازیم:

دلیل اول محقق نائینی

اینکه گفته می‌شود با جریان اصالة العموم در جمله مشتمل بر عام، در ناحیه‌ی ضمیر استخدام لازم می‌آید، (ابن شهید ثانی، ۱۳۸. آخوند خراسانی، ۳۶۲/۱) مبتنی بر این است که عام مخصص مجاز باشد در حالی که حق اینست که عام مخصص مجاز نیست^۱ به عبارت دیگر لزوم استخدام در ناحیه ضمیر مبتنی بر مجاز بودن عام مخصص است، برای اینکه بنا بر مجازیت عام مخصص عام دارای دو معنی می‌گردد.

- ۱- معنای حقیقی و آن جمیع اموری است که مدخول ادات عموم بر آن منطبق است.
- ۲- معنای مجازی و آن افرادی است که بعد از تخصیص اراده کنیم، که در این صورت استخدام لازم می‌آید، یعنی در این صورت ضمیر با مرجع خود تطابق پیدا نخواهد کرد.

^۱ - آخوند (ره) نیز همانند محقق نائینی و بسیاری از محققین متاخر بر این اعتقاد است که تخصیص عام مستلزم مجازیت در عام نیست. مثلاً "اکرم کل عالم" چه تخصیص به خورد و چه تخصیص نخورد در همان معنای حقیقی خود استعمال شده است چرا که به نظر این اندیشمندان تخصیص تصرف در اراده جدی است نه تصرف در اراده استعمالی (خراسانی، ۳۳۵/۱)

اما اگر بگوییم تخصیص مستلزم مجازیت عام نیست که حق هم همین است، در این صورت عام یک معنی بیشتر نخواهد داشت و آن هم همو معنای حقیقی است و معنای دیگری جز آن وجود ندارد که از رجوع ضمیر به آن استخدام لازم می‌آید. (خویی، ۳۷۰/۲)

در انتقاد بر این استدلال گفته می‌شود: هر چند تخصیص عام مستلزم مجازیت نیست، ولی ظاهر کلام این است که میان ضمیر و مرجع آن اتحاد وجود دارد. مراد از ضمیر هر چه باشد، مراد از مرجع همو است؛ و اینکه از عام جمیع افراد و از ضمیر بعضی افراد اراده شود، خلاف ظاهر است؛ و مراد از اصل عدم استخدام همین است. (فیاض، ۲۹۷/۵)

دلیل دوم نائینی

دلیل دوم نائینی همو است که در تبیین کلام آخوند مبنی بر عدم جریان اصل عدم استخدام ذکر شد. خلاصه دلیل این است که اصول لفظیه و از آن جمله اصل عدم استخدام برای تعیین مراد متکلم به کار می‌رود و نه برای تعیین کیفیت استعمال؛ و در مبحث ما در اینکه مراد از ضمیر چیست؟ شکی نداریم و می‌دانیم مراد از آن مطلقه‌های رجعی است. بنابراین حتی اگر اصالةالعموم هم در کار نبود، باز هم اصل عدم استخدام اقتضای جریان ندارد، زیرا موضوع آن که شک در مراد متکلم باشد محقق نیست. (خویی، ۳۷۱/۲-۳۷۰ و کاظمی، ۱/ ۵۵۳)

اشکال بر دلیل دوم

مرحوم نائینی بر دومین دلیل مدعای خود یعنی تقدم اصالةالعموم اشکالی مطرح می‌کند و سپس بر آن جواب می‌دهد خلاصه اشکال وی این است:

گرچه اصل عدم استخدام پس از معلوم بودن مراد به خاطر عدم ترتب اثر جاری نمی‌شود، ولی برای اثبات لازم عدم استخدام جریان دارد. به عبارت دیگر استخدام لازم گرفته که مراد از عام، خاص باشد و اصل عدم استخدام برای اثبات این لازم جریان پیدا می‌کند. (خویی، ۳۷۱/۲-۳۷۰ و کاظمی، ۱/ ۵۵۳)

نائینی در پاسخ به اشکال مذکور بر این باور است: که لازم، فرع ملزوم است و در مبحث اراده‌ی خاص از عام، لازم عدم استخدام است. پس بایستی اول عدم استخدام به یک صورتی ولو با اصل ثابت شود تا لازم نیز ثابت گردد؛ و وقتی اصل عدم استخدام امکان جریان نداشته باشد، ممکن نیست لازم عدم استخدام با اصل ثابت گردد. (خویی، ۳۷۲/۲ کاظمی، ۱/ ۵۵۴-)

اشکال صاحب محاضرات بر دلیل دوم نائینی

وی در نقد استدلال نائینی بر این باور است: هرچند مراد از ضمیر معلوم است و کسی که مدعی جریان اصل عدم استخدام است، ادعا نمی‌کند که نفس ضمیر در چیزی ظهور دارد، تا گفته شود که اصالة الظهور در صورت شک در کیفیت استعمال جریان ندارد، بلکه فقط برای تعیین مراد جریان پیدا می‌کند، بلکه ادعا این است که سیاق کلام در اتحاد، مراد از ضمیر و مرجع ظهور دارد.

و در مبحث ما امر دایر است بین رفع ید از ظهور سیاقی و رفع ید از اصالة العموم، و در امثال چنین موارد متفاهم، عرفی تقدیم اصل عدم استخدام و رفع ید از اصالة العموم است. (خویی، ۳۷۱/۲، پاورقی؛ فیاض، ۵/ ۲۸۸-۲۸۷)

دلیل سوم نائینی بر تقدم اصالة العموم

از نظر نائینی به فرض اینکه جریان اصل عدم استخدام با علم به مراد پذیرفته شود، باز جریان آن با اشکال مواجه خواهد شد و آن اینکه اصل عدم استخدام وقتی جاری می‌گردد، که استخدام از جهت عقدالوضع باشد. به طور مثال اگر متکلم بگوید: «رایت أسداً و ضربته» و ما علم داشته باشیم که مرادش از ضمیر رجل شجاع است. در اینجا امر دایر است بین اینکه از لفظ "أسد" رجل شجاع اراده شده باشد تا استخدام لازم نیاید و اینکه مراد از آن حیوان مفترس باشد، که در این صورت استخدام لازم می‌آید.

در امثال این نکات قائل به اصل عدم استخدام می‌شویم و با آن ثابت می‌شود که مراد از "أسد" رجل شجاع است نه حیوان مفترس، اما مورد مناقشه‌ی ما از این قبیل نیست. یعنی ضمیر در خصوص رجعیات استعمال نشده است؛ بلکه ضمیر استعمال شده در آنچه مرجع ضمیر استعمال شده است، یعنی لفظ «المطلقات» در آیه‌ی مبارکه. پس مراد از ضمیر در آیه، مطلق مطلق است و رجعیات به دلیل دیگر اراده شده است؛ و آن دلیل عبارت است از: عقد الحمل یعنی «أحق بردهن» که دلالت می‌کند بر اینکه زوج احق است به رد زوجه‌اش. پس ضمیر بعینه در آن چیزی استعمال شده که مرجع استعمال شده است و استخدامی در کار نیست تا اصل عدم آن جاری گردد و با اصالة العموم معارضه کند.^۱

^۱ - به عقیده آیت الله خویی ظاهر در ادله شرعیه موردی که دوران امر باشد بین رفع ید از اصالة العموم یا رفع ید از اصل عدم استخدام وجود ندارد لذا از نظر وی این بحث دارای ثمره مهمی نیست. (خویی، ۳۷۴/۲ - ۳۷۳)

اشکال بر دلیل سوم نائینی

این سخن که دال بر اختصاص حکم به رجعیات، عقداالحمل مذکور در آیهی شریفه یعنی: «احق بردهن» می باشد صحیح نیست. مستفاد از آیهی مبارکه، ثبوت حکم بر جمیع مطلقات اعم از بائنات و رجعیات است. در آیه چیزی که بر عدم ثبوت این حکم بر بعضی مطلقات دلالت داشته باشد، وجود ندارد. اختصاص رجوع به رجعیات فقط به دلیل خارج از قبیل اجماع یا روایات ثابت شده است و این مثل مُخَصَّصٌ مَنْفَصَلٌ است، که از آن لازم نمی آید. لفظ در خصوص «مأثبت له الحکم واقعا» استعمال شده باشد، چرا که تخصیص تصرف در اراده جدی است، نه تصرف در ارادهی استعمالی. ولکن آیهی مبارکه خارج از موضوع بحث است، یعنی: آنچه از خارج ثابت شده اختصاص حکم مذکور در آیه به بعض مطلقات است، اما اینکه ضمیر عائد بر عام هم، درخصوص بعض مطلقات باشد معلوم نیست. (خویی، ۳۷۳/۲، پاورقی)

خلاصه بحث

- ۱- آنجا که بعد از عام ضمیری آید که به بعضی افراد آن رجوع می کند سه احتمال وجود دارد:
 - الف- تقدم اصالة العموم و تصرف در ضمیر
 - ب- تقدم اصل عدم استخدام و تصرف در عام
 - ج- توقف و رجوع به اصل عملیه
- ۲- به نظر آخوند خراسانی رجوع ضمیر به برخی افراد عام صلاحیت قرینه بودن بر عدم ارادهی عموم از آن را دارد، ولی محقق نائینی این نظریه را نمی پذیرد.
- ۳- محقق خراسانی بعد از بررسی احتمالات سه گانه در نهایت قائل شده است به توقف در مقام نظر و رجوع به اصول علمیه، در مقام عمل و صاحب فصول قول به استخدام را بر تخصیص عام ترجیح می دهند و محقق خویی ملتزم بر تخصیص است، در حالی که محقق نائینی اصالة العموم را مقدم می دانند.
- ۴- در رد جریان اصل عدم استخدام میان محققین از اصولیان متأخر یک استدلال مشترک وجود دارد و آن اینکه: اصول لفظیه برای تعیین مراد متکلم است، نه برای تعیین کیفیت اراده و استعمال.

نتیجه

به نظر نگارنده رفع ید از اصالة العموم و قول به عدم جریان استخدام خالی از قوت نیست، زیرا سیاق کلام ظاهر در این است که بین ضمیر و مرجع آن اتحاد وجود دارد و رجوع ضمیر به برخی افراد عام دلیل و قرینه عرفی است که مراد از عام خصوص است نه عموم. در مبحث امر دایر است بین اینکه از ظهور سیاقی رفع ید شود یا از اصالة العموم؟ در چنین مواردی متفاهم عرفی جریان اصل عدم استخدام و رفع ید از اصالة العموم است و التزام بر اینکه از عام جمیع افراد و از ضمیر بعضی افراد اراده شود بر خلاف ظاهر است و مراد از اصل عدم استخدام نیز همین است.

منابع

قرآن کریم

- آخوند خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ افست، بی تا
- تبریزی، میرزا جواد، *دروس فی مسائل علم الاصول*، ج ۲، دار الصدیقة الشهیدة ۱۴۲۲ق
- تقوی اشتهاردی، حسین، *تنقیح الاصول*، تقریرات درس امام خمینی، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶
- حکیم، عبدالصاحب، *منتقى الاصول ج ۳*، تقریرات درس آية الله سید محمد روحانی، مطبعة الهادی، ۱۴۱۶
- خویی، سید ابوالقاسم، *اجودالتقریرات*، تقریرات درس میرزای نائینی، مؤسسه صاحب الامر، بی تا
- ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدین، *معالم الدین*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۵ق
- سبحانی، جعفر، *تهذیب الاصول*، تقریرات درس امام خمینی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، بی تا
- صافی اصفهانی، حسن، *الهدایة فی الاصول ج ۲*، تقریرات درس آية الله العظمی خویی، تحقیق و نشر مؤسسه صاحب الامر، ۱۴۱۷ق
- فیاض، محمد اسحاق، *محاضرات فی الاصول الفقه*، تقریرات آية الله العظمی خویی، ج ۵، مطبعة مهر فیروز آبادی، سید مرتضی، *عناية الاصول فی شرح کفایة الاصول*، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۲ق
- علامه حلّی، حسن بن یوسف، *نهاية الوصول الى علم الاصول ج ۲*، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۶ق
- کاظمی خراسانی، محمدعلی، *فوائد الاصول*، تقریرات میرزای نائینی، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، بی تا
- کلانتر، مطارح الانظار، تقریرات شیخ مرتضی انصاری، چاپ سنگی

مروج جزایری، سید محمد جعفر، منتهی الدراية فی توضیح الکفایة ج ۳، قم، مطبعة مهر بی تا
موسوی بجنوردی، میرزا حسن، منتهی الاصول، ج ۱، تهران، مؤسسه مطبعة العروج، ۱۳۷۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی